



کلاف

ضمیمه نوجوان

شماره ۷۰ ■ ۲۵ شهریور ۱۴۰۰

نوجوان
کلاف



مریم امام

۱۰۰ نکته باریک‌تر از مو اینجاست

ماجرای سواد معمولاً از همان کلاس اول دبستان آغاز می‌شود. یعنی هرکس بالاخره کج دار و مریز این سال را می‌گذراند حتی اگر تا آخر عمرش هم هر بار سرق و غ قورباغه (یا غورباغه؟) لازم باشد فکر کند باز هم می‌تواند اموراتش را بگذراند. اما قسمت عجیب ماجرا از آنجا شروع می‌شود که آدم با همان سواد فارسی‌اش می‌نشیند پای کتاب یک استاد کار درست و در هر زمینه‌ای شروع می‌کند به خواندن! آن موقع هاست که با خودش فکر می‌کند اگر زبان این است پس آئی که من بلدم، چیست؟ اگر آن است پس این زبان کدام سیاره است؟! اصلاً انگار نه انگار که خیر سرمان ما هم سواد فارسی داریم اینها هم فارسی نوشته‌اند. نکته این است که سواد داریم تا سواد. آن سواد که ما کلاس اول یاد می‌گیریم صرفاً شناختن صد و سی‌و‌سه حرف الفبا و یک مشت استثنائات املایی و انشایی است ولی چیزی که آن استاد نوشته صرفاً سواد نیست، دانش است. یعنی اول یک علم عمیق و یک فهم دقیقی نسبت به آن موضوع ایجاد شده حالا آن دانش در قالب حروف و کلمات آمده روی کاغذ. پس تا کسی دانشش را نداشته باشد حتی اگر تک‌تک کلمات را هم بتواند بخواند یا حتی بفهمد باز هم حرف حساب متن را نمی‌گیرد. اینجاست که باید حواسمان باشد با سواد با دانشمند فرق می‌کند! هر سواد داشتنی به معنی توانایی تولید دانش نیست و هر باسوادی هم لزوماً دانشمند نیست.



رنج‌هایی کشیده شد که می‌رس

قدیم‌ها با سواد شدن کار شاقی محسوب می‌شد، مثلاً اگر خیلی خوش‌شانس بودند و مکتب‌خانه‌ای دور و اطراف‌شان پیدا می‌شد بلند می‌شدند و می‌رفتند و جور استاد را به مهر پدر ترجیح می‌دادند و حسابی ترکه‌انار، نوش جان می‌کردند تا با سواد شوند. اکثریت مردم به نظرشان می‌آمد سواد آن قدرها هم چیز مهمی نیست، چون کار و بارشان را بدون سواد هم می‌توانستند پیش ببرند. تازه اگر کسی دختر هم بود که کار صد برابر سخت‌تر می‌شد. حالا بیا و بحث کن که دختر را چه به سواد و مکتب و مدرسه، اصلاً به چه دردش می‌خورد. شاید فقط نیاز به سواد آنجا احساس می‌شد که می‌خواستند نامه بنویسند، البته آن هم مشکل لاینحلی نبود. با چند سکه ناقابل نامه‌شان را برای ملای محل از برمی‌خواندند و او سیاه می‌کرد. خلاصه که شاید مردم آن وقت فکر می‌کردند با سواد شدن چندان به درد سرش نمی‌ارزد یا شاید خیلی‌ها هم دوست داشتند اما شرایطش را هیچ وقت پیدا نمی‌کردند. در هر حال آنها احتمالاً هیچ وقت نفهمیدند لذت غرق شدن در داستان یک کتاب یا لذت نوشتن یک نامه با خط خودشان یا حتی خواندن یک کلاف جذاب که در روزنامه نوجوانه چاپ شده چه قدر می‌تواند عالی باشد. گفتیم بد نیست حالا که با سواد شدن در بچگی برای همه ما مثل غذا خوردن در گرسنگی یک چیز عادی شده و گاهی مدرسه غرمان را هم در می‌آورد، حواسمان باشد باسوادی کم نعمتی نیست‌ها.



آنچه خوبان همه دارند

آدم‌ها اصولاً سرشان برای کار درست کردن برای خودشان درد می‌کند. مثلاً می‌روند سراغ بام‌های بزرگ که برف‌های بزرگ‌تری هم دارد. هی تند پیشرفت می‌کنند و چیزهای جدید می‌سازند که بعدش زندگی‌های شان هم پیچیده‌تر شود. خلاصه که آن قدر برای خودشان دردسر ساختند و خوب یا بد زندگی را پیچیده‌تر کردند که دیدند ای دل‌غافل، دیگر فقط آن سواد خواندن و نوشتن به تنهایی دردی را از آنها دو نمی‌کند و باید کلی سواد دیگر هم در کنارش یاد بگیرند تا بتوانند گلیم‌شان را از آب بیرون بکشند. برای همین هم یونسکو یک تعریف جدید از سواد ارائه کرد که طبق آن آدم با سواد حداقل باید علاوه بر خواندن و نوشتن شش تا سواد دیگر هم داشته باشد مثل سواد عاطفی که توانایی برقرار کردن رابطه درست با دیگران است. سواد مالی برای مدیریت درآمدها و هزینه‌ها، سواد ارتباطی برای ارتباط درست با جامعه، سواد رسانه‌ای برای مواجهه درست با رسانه‌ها، سواد تربیتی برای تربیت درست فرزندان و سواد رایانه به منظور استفاده از مهارت‌های رایانه‌ای. با این تعریف حتی داشتن مدرک دانشگاهی هم به تنهایی شما را به یک آدم با سواد تبدیل نمی‌کند. اینجا سواد یعنی مجموعه مهارت‌هایی که برای یک زندگی موفق به آنها نیاز پیدا می‌کنیم. پس هر قدر هم دکتر یا مهندس شدن اتفاق خفنی باشد، اگر کسی مهارت‌های دیگر را یاد نگیرد، عین همان آدم بی‌سواد سابق است، فقط با القاب شیک‌تر.

درباره مفهوم سواد که این روزها کنار

کنگره بار

بی مقدمه می‌گوییم، سواد چیز خوبی است! یادم هست از همان می‌گفتم می‌خواهم به مدرسه بروم که درس سواد یاد بگیرم هم با عقل بچگی خودم می‌دانستم این سواد داشتن یک جور فکر کردم خب این هم از درس سواد! حالا باز هم برویم مدرسه که در زندگی‌ام احساس باسوادی کرده بودم همان پایان کلاس داشته و ما خبر نداشتیم. برای همین هم با بی‌سوادی خودم از نوع دفتر کتابتیش.



تکیه بر جای بزرگ

از قدیم گفته‌اند تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف، مگ نوشت و قاب گرفت و در سراسر شهر آویزان کرد، چرا؟ چو و متخصص و دکتر و با سواد می‌ریزد. این را آنجایی می‌شود جدید در کهکشان بغلی باشد یا گرانی غذای دام یا جنگ در همه به صورت کارشناس و ارانه‌ای عینک‌هایشان را روی درادر دنیای مجازی و واقعی از تحلیل‌های درخشان‌شان نیوتن‌های کشف نشده و اینشتین‌های دیده نشده‌ای ه صبح عالم به شب نمی‌رسد و شام دنیا سحر نمی‌شود. خطر با سوادنماها این است که ما مردم از همه جاب‌بخبر با پس حتماً سال‌ها مطالعه و پژوهش پشت این حرفاست همین‌طور پروتق‌تر شود. خیلی باید حواسمان باشد با کسی را علامه دهر بدانیم.

